

کتاب سوزان

نوشته استیفن وینسنت بنه

ترجمه فرشته کاشفی

درباره نویسنده

Stephen Vincent Benet (۱۸۹۸-۱۹۴۳)

شاعر، نویسنده و نمایشنامه نویسی آزاده است که به ضدیت بافاشیسم شهرت دارد. "بنه" در خلق آثار خود از تاریخ، افسانه‌ها و فولکلور آمریکا الهام می‌گرفت. در آثار وی که آمیخته‌ایست از دانش، طنز، صمیمیت و شور و حرارت همواره این اعتقاد که بشر قادر است بر شر خود فائق آید رخ می‌نماید. "بنه" در سالهای ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۸ در فرانسه اقامت داشت و در همین دوران مهمترین اثر خود را که "کالبدجان براون" نام داشت و برنده جایزه پولیتزر گردیده وجود آورد. وی این جایزه را یکبار دیگر برای نوشتن "سناره غربی" در سال ۱۹۴۳ به خود اختصاص داد. نمایشنامه‌ای که از او می‌خوانید در دوران جنگ دوم جهانی نوشته شده و شهرتی درخور دارد.

1. Benet, Stephen Vincent. "They Burned the Books", in *Selected Poetry and Prose*. Edited with an introduction by Basil Davenport. New York: Holt, Rinehart and Winston, 1960. PP. 92-106.

کتاب سوزان

[برنامه با یورش ناگهانی موزیک آتش آغاز می شود. موزیک بسه اوج می رسد و کم کم محو می شود. همزمان با محو شدن موزیک، ناقوس شوم و حزن - آوری بصدا در می آید یک]

صداها [نافذ و نجواکنان]

یک !

ناقوس [بصدا در می آید]

صداها

دو !

ناقوس [بصدا در می آید]

صداها

سه !

[موزیک آتش به تناوب کوتاه و بلند می شود]

صداها [تندتر]

هفت !

ناقوس [بصدا در می آید]

صداها

هشت !

ناقوس

صداها

نه !

[موزیک آتش]

گوینده : نه ! نه سال سخت سرشار از مصیبت و وحشت !

نه سال از زمانی که آتشی در يك میدان عمومی برلن افروخته شد،
نه سال از کتاب سوزان می گذرد! آیا ماجرا را به خاطر دارید ؟
تاریخ آن روز را در تقویمتان یادداشت کنید ، دهم ماه مه سال ۱۹۳۳ ،
و این تاریخ را به رنگ سرخ بنویسید و در نور شعله های آتش.
[سرو صدای جرقه های آتش]

این ها هستند کسانی که ابزار کارشان آتش است.
در فوریه آن سال رایشستاگ^۱ دود شد و به هوارفت.
و در ماه مارس، آنها اکثریت یافتند و به قدرت رسیدند.
سربازان بلوا و افشاش، قهرمانان کودتای آبیجو فروشی برلن ،
جوانانی راغب به آزار و کشتار.
دکتری لنگ^۲، خلبان پیشین ارتش^۳،
آدمکش و مزدور، گردن کلفت و ماشه کش،
به دنبال فریاد دعوت گرفت و جنگ
چونان ابرشومی از ملخ های گرسنه به آلمان هجوم آوردند.
و پس از سالها طرح ریختن و نقشه کشیدن و به انتظار نشستن ،
جمهوری آلمان را زیر چکمه هاشان لگدمال کردند و در آن مستقر شدند
[صدای سوختن چوب و جرقه های آتش]

– و مردم چه گفتند ؟ ” بسیار خوب ، جالب است ، اینطور نیست ؟ ”
انتربان ، نس یا ؟ ”^۴
” رفیق عزیز ، این یارو هیتلر ، موجود فریبی است ،

۱. Reichstag مجلس شورایی ملی آلمان

۲. کنایه از یوزف پول گوبلز (Joseph Paul Goebbels) وزیر

تبلیغات و اطلاعات هیتلر ، ۱۸۹۷-۱۹۴۵ .

۳. کنایه از هرمان گورینگ (Herman Goering) وزیر نیروی

هوایی هیتلر . - ۱۹۴۶ .

۴. Interessant, n'est-cepas? جالب است ، اینطور نیست ؟ (در

متن به فرانسه آمده است)

در عجبم که چه در سردارد؟

و یا آنکه گفتند :

” در روزنامه‌ها دیدم که در آلمان انتخابات بوده

به نظرمی رسد که این روزها آلمانیها انتخابات زیادی برپا می‌کنند

راستی جواز این تعطیل بانکی چیزی شنیده‌ای؟

اگر یول لازم داشته باشی من کمی دارم

ولی بهر حال ناچارند که دوباره بانکها را بازکنند.*

این پنجم ماه مه بود و آنها کتابها را در دهم ماه مه سوزاندند.

چرا باید نگران کتابها باشیم؟

چرا باید دوباره به آن سال سرنوشت ساز برگردیم؟

سالی که جنگ و حمام خون آفرید

مرگ اطریش، نیرنگ مونیخ،

بهاران شهرهای بی دفاع،

و همه آنچه که ما می‌دانیم و همه آنچه که باید با آن مبارزه کرد

این جا، اکنون و همیشه. تا زمانی که حساب پاک شود

دوست دارید از این سیاهه هولناک، یک مورد ظلم حساب شده را بیرون بکشیم؟

یک کتاب، یک کتاب است. کافدی، مرکبی و چایی.

اگر زخمی بر آن وارد کنید، خونی به زمین نمی‌ریزد،

اگر کتکش بزنید کبود نمی‌شود و کوفتگی پیدا نمی‌کند،

و اگر آن را بسوزانید، فریادی بر نمی‌آورد.

[صدای سوختن چوب و جرقه‌های آتش]

چه فرق می‌کند اگر چند کتاب، صد کتاب و یا هزار کتاب را بسوزانید.

۱. اشاره به قراردادی که پس از انضمام خاک اتریش به آلمان، بین

هیتلر، موسولینی، چمبرلن و دلادیه در سپتامبر ۱۹۳۸ در میان کنفرانس

مونیخ امضا شد و منجر به تصرف کامل چکوسلواکی از جانب آلمان گردید.

صدای شیلر^۱ [محکم، مردانه و متفکر]:

برای من فرق می‌کند.

مرا ببخشید آقا - نام من فردریک شیلر است.

نامی که روزگاری در آلمان نامی پرآوازه بود

بگفته دیگران، یکی از افتخارات آلمان،

آلمانی که این فارتگران هرگز آنرا نشناختند.

بیش از یک قرن و نیم قبل،

من از آزادی نوشتم و سخن گفتم.

من بر علیه بیدادگران و مستبدان سخن گفتم.

من از جانب کسانی سخن گفتم که سرشان را بالا می‌گیرند

و حاضر نیستند در مقابل ستمگران سرتعظیم فرود آورند.

و هرچند که من خود از جهان رفتم، شعرها و نمایش‌نامه‌هایم

همچنان به جانبداری از آزادی به سخن آمدند

بر زبانها و در سرزمین‌های بسیار

این است کاری که کتاب‌قادر به انجام آن است

و امروز، در سرزمینی که در آن زاده شده‌ام -

صدای نازی: از این پس نمایشنامه^۲ ویلهلم تل، نوشته فردریک شیلر

ممنوع الاجرا اعلام می‌شود. این نمایشنامه روحیه خطرناک و ناشایست سرکشی

در مقابل فاتحان را تقویت می‌کند. این نمایشنامه از این پس در تماشاخانه‌ها^۳

آلمان - بروی صحنه نخواهد آمد. این یک فرمان است.

گوینده: این است آنچه که آنها انجام می‌دهند، این است آنچه که

۱. فردریک شیلر شاعر و نمایشنامه‌نویس شهیر آلمان، ۱۷۵۹ -

۰۱۸۰۵

۲. نمایشنامه ویلهلم تل که با الهام از تاریخ و افسانه‌های سوئیس نوشته

شده و شیلر در آن نکات مهم تاریخ را با زندگی ساده وی آلایش روستائیان درهم آمیخته است.

براندیشه‌های بشری رومی دارند.
این است آنچه که آنها با کتابهای بزرگان شان می‌کنند.
و بدین گونه‌است که آنها گذشته و حالشان را همزمان ملوث می‌سازند.
آری، دهان مرده را چنان ببندید که نتواند سخن بگوید.
چرا که با فصاحت بسیار سخن گفته‌است.

و اکنون، در این جا روح دیگری حاضر است
رنگ باخته، ترسان و بذله‌گو، يك روح سخره‌گر
که فروغ آزادی از چشمانش شعله می‌کشد.
نامت چیست، ای روح دلاور؟

صدای هاینه: [برنده و طنزآلود] : نام من؟ هاینریش هاینه

زاده شده برای تحمل مصیبت‌های بسیار، زاده شده برای انسان بودن
من از ورای شادبها و نومیدبهای قلبم

ترانه‌های کوچکم را سرودم - ترانه‌هایی آنچنان ساده

که هرکودکی می‌توانست مفهوم آنها را دریابد - و مردان بالغ،

می‌توانستند آنها را بخاطر بسیارند و در تمام عمر بدانها عشق بورزند

پاره‌ای از ترانه‌هایم بسیار مضحك و طنزآمیز بودند! و پاره‌ای بسیار رقت‌انگیز!

و برخی گوئی شیپورهائی بودند که بانگ آزادی سرمی‌دادند

چرا که گرچه ناتوان از جنگیدن، من يك جنگجو بودم

و آنگاه که مرگ - فرارسید، بعد از عذابی طولانی در بستر مرگ خویش

وصیت کردم

چون مرا به خاک سپردید بروی تابوتم شمشیری بگذارید

چرا که من سرباز انسانیت بوده‌ام."

۱) هاینریش هاینه نویسنده و شاعر آلمانی ۱۷۹۷-۱۸۵۶.

گوینده : يك سرباز انسانیت!

و برآستی که تو شایسته این لقب بودی

ولی حالا - امروز - بر ترانه‌های توجه می‌گذرد ؟

هاینه : خوب - ترانه‌ای داشتم به نام پری دریائی^۱

يك ترانه کوتاه - گوش کنید - اینطور شروع می‌شد -

[اولین نت های " پری دریائی " را همراه با موزیک محور زمینه نمایش

زمزمه می‌کند]

شاید شما هم آنرا شنیده باشید. این ترانه هنوز هم بر سر زبانهاست

سالیان دراز در کرانه‌های رایین این ترانه خوانده شده

و هنوز هم خوانده می‌شود.

گوینده : هنوز هم ؟

هاینه : اوه ، بله . آنها نتوانسته‌اند این ترانه را بسوزانند.

این کار کمی دشوار است.

آلمانی‌های بسیاری کلمات آنرا در خاطر دارند.

بنابراین ، آنها با التفاتی ظالمانه

شعر مرا محفوظ داشته و - نامم را حذف کرده‌اند.

توجه دارید که - من یهودی هستم.

صدای نازی : تجدید چاپ آثار هاینریش هاینه یهودی ممنوع اعلام

می‌شود. در تمام کتابهای درسی و جنگ‌های ادبی هر جا که ترانه " پری

دریائی " چاپ شود نام آن مردک یهودی ، هاینه ، بایستی حذف و [مولف،

ناشناس] ذکر شود.

هاینه : [با مسخره‌گی] مولف، شناخته شده از سال ۱۸۲۸ .

مولف، ناشناس از سال ۱۹۳۳ .

۱. " The Lorelei " زن جذاب و افسونگر افسانه‌ای که نیمی انسان

و نیمی ماهی است و آوازی خوش دارد.

گوینده : این است آنچه که آنان بر رزمندگان راه انسانیت روا می دارند.
و بدین شیوه آنان شمشیر را از سرباز به غارت می ستانند،
و حتی نام را از انسانی که دیگر زنده نیست،
تنها مایطک را از مرده‌ای که دیگر صاحب هیچ چیز نیست.
گمان نبرید که این تمامی داستان است.

تصور نکنید که این بلا تنها بر نغمه سرایان و شاعران نازل می شود.
شعله‌ها را برافروزید - شعله‌ها را برافروزید و به صدای فرش آنان گوش فرادارید.
و ببینید که شعله‌ها از چه تغذیه می کنند

[موزیک آتش. صدای قدم‌های منظم سربازان. صدای سوختن چوب]

آنها دارند می آیند. مردانی با قدم‌های سنگین،

جوانانی با چهره‌های سخت و عبوس و مسلح به باتون - نظم نوین !

شعله‌ای که آنها برافروخته‌اند زوزه می کشد و میدان را درمی نوردد.

هر روز نمی توان رایشتاگ را به آتش کشید،

ولی توده همی می که آنها امروز در این میدان آتش می زنند،

سایه‌های تاریک خود را در تمامی جهان خواهد گسترده.

به صدای منظم قدم‌هایشان گوش فرادارید - نزدیک می شوند تا کتابها را

به دامن آتش بیندازند

صدای نازی : کتابهای البرت انشتین بیهودی را به آتش بیندازید!

صدای دیگر : زیگ هایل!

[صدای شعله‌های آتش]

گوینده : انشتین، دانشمندی که به جهان‌های متعدد می اندیشید

انشتین، مردی که ما در سرزمین خویش گرامیش می داریم.

۱) Sieg Heil از شعارهای مرسوم زمان هیتلریه معنای جاوید

پیروزی ! که گاه به عنوان سلام و درود نیز بکار رفته است.

صدای نازی : به آتش بیندازید و او را نیز همراه کتابهایش بسوزانید.

صداها : زیگ هایل !

صدای نازی : کتابهای زیگموند فروید را آتش بزنید.

[سرو صدای شعله‌ها]

گوینده : فروید گره گشای عقده‌های روح بشری

مردی که دنیا او را می‌شناسد و در مقابلش سرتعظیم فرود می‌آورد.

صدای نازی : بسوزانید، آتش بزنید.

آنها را بسوزانید - ما اندیشه نمی‌خواهیم - ما مغز نمی‌خواهیم.

ما خواستار يك اراده ، يك رهبر و يك ملت هستیم !

صدای هایله [سخنان نازی را قطع می‌کند] : و يك حماقت عظیم و

انعطاف ناپذیر !

صدای نازی : این که بود ؟ صدایش را ببرید - بسوزانیدش - آتشش

بزنید !

آتشش بزنید ! همراه با هاینریش مان و توماس مان . گورکی روس ، اشنیتز -

اطریشی ، همینگوی و درایز امریکائی ،

و حالا نوبت این یکی است -

صداها : زیگ هایل !

[صدای شعله‌ها]

گوینده : این که انجیل است . آیا شما سخنان خدا را هم آتش می‌زنید ؟

صدای نازی : ما به انجیلی جز سخنان پیشوا نیاز نداریم .

ما خدائی جز خدایان آلمان نمی‌شناسیم .

ما تانک داریم ، تفنگ داریم ، بمب داریم و هواپیما

و این ها برای ما کافی است .

صداها : زیگ هایل ! زیگ هایل !

صدای هاینه : ولی به خاطر این کار اشکهای زیادی ریخته خواهد شد،

اشکهای در سراسر سرزمین شما .

اشکهای زنان درمانده و مردان سالخورده‌ای

که به سخنان خدا ایمان داشته و به آن عشق ورزیده‌اند

و حالا در نیایی که شما برای آنها ساخته‌اید، از بی‌خانمان‌ها هم سرگردان‌ترند.

چرا که شما آخرین امید رنگ باخته‌شان را هم از آنها گرفته‌اید.

میثاق پدر و خداوندگار آنها را .

صدای نازی : چگونه جرات سخن گفتن داری ؟

یهودی و مطرود، به چه جراتی سخن می‌گوئی ؟

هاینه : من برای تمامی انسانهای اسیر و به زنجیر کشیده سخن می‌گویم.

تبعیدی‌ها ، یهودی‌ها ، مسیحی‌ها - برای اردوگاههای اسیران

و آنها که در آن جا اسیرند و به انتظار پایان کارشان نشسته‌اند،

برای توهین شده‌ها ، برای از هستی ساقط شده‌ها ،

برای آنها که شما - چونان گند می در آسیاب - خردشان کرده‌اید.

برای تمام مردان شریف خدا

که بنا بر اراده شما از منابر به زیرکشانده شدند،

و به خاطر آنها که این حادثه را دیدند - و این حادثه را به یاد می‌آورند .

من به خاطر زمین تارک و صداهای گنگ و خفه سخن می‌گویم

و نیز به خاطر انسانیت که مرزی نمی‌شناسد.

صدای نازی : تو؟ تو تنها یک آوازه‌خوان هستی ، یک آوازه‌خوان

بی‌مقدار .

هاینه : درست است .

و برای همین است که سخن می‌گویم . چرا که به دلیل آوازه‌خوان بودن ،

آنچه که دلها را تکان می‌دهد می‌شناسم .

من از طریق نت های كوچك و ترانه های کوتاه سخن می گویم .
ترانه های آنچنان ساده كه هر كودكى

می تواند مفهوم آنها را دریابد - و درعین حال آنچنان به یاد ماندنی
كه اگر یكبار آنها را بشنوید هرگز از یادشان نخواهید برد ،
و همیشه در خاطرتان خواهند ماند .

به شیرینی نخستین عشق ، به شوری اشكهای مردان ،
به آزادی نسیم بهشتی در آسمان .

و توجه خوب می كنی كه می كوشی دهان مرا ببندی
چرا كه مادام كه يك ترانه کوتاه از من باقی بماند

تمامی آنچه كه شما از آن بیزارید و مصمم به نابودی آن ، باقی خواهد ماند .
شوخ طبعی و شور و حال و ظرافت بشری ،
خنده و مزاح و شمشیر برهنه ،

همان شمشیر برهنه ای كه من برای تابوت تنهایم می خواستمش ،
شمشیر آزادی .

صدای نازی : ما دهان ترا خواهیم بست ،

ما ترا در گورستانی كه در آن خفته ای خواهیم یافت ،

استخوانهای پوسیده ات را بیرون خواهیم كشید و پراكنده اشان خواهیم كرد .

تا جایی كه دیگر هیچ كس در هیچ كجای دنیای من از های نریش های نه نشنیده باشد .

هاینه [سُخره زنان] : بكنید ، هرچه گودتر ، بكنید ، هرچه عمیق تر .

فبار مرا پراكنده سازید و حتی سنگ مزارم را هم بشكنید .

با تمامی دقت بی پایانتان نام مرا از صفحه روزگار پاك گردانید

با دقت خشن و احمقانهتان ،

كه بوی آبجو و بمب از آن برمی خیزد

و مع الوصف ، تا زمانی كه كتابی وجود داشته باشد ،

هاینه نیز باقی خواهد ماند و همچنان بر شما خواهد خندید
همراه با تمام مردان آزاد - همراه با تمام آزادگان
[صدای هاینه کم کم محو می شود. موزیک اوج می گیرد]
گوینده . آری .

هاینه باقی می ماند. همه آن ها که
کلماتشان نیروبخش دل های انسانهاست باقی خواهند ماند.
ولی به شرط آنکه ما چنین خواسته باشیم.
این جنگ تنها به خاطر دست یافتن بر سرزمین های تازه نیست
این جنگ تنها یک نبرد تعادل قوا و یا صرفاً به خاطر فتح و پیروزی نیست
این جنگ نه تنها برای تسلط یافتن بر جسم آدمی بلکه بر روح اوست.
این نبردی است که حتی تا هزاران سال بعد ، در مورد
آنچه که شما و شما و شما
می توانید بیندیشید و بگوئید ، تصمیم می گیرد.
این نبرد به شما می گوید که چه نقشه ای طرح کنید ، چه روایی را پیورید و
بر کدام امید دل ببندید .
حتی در دورترین زوایای مفزتان .
این نبرد مشخص کننده آنست که آیا انسان فراتر خواهد رفت و به سوی روشنی ،
لغزان و سکندری خوران و ناموزون - ولی در هر حال یک انسان -
و یا به قهقرا خواهد رفت و به سوی قرون تاریک و خدایان سیاهکار گذشته ،
و به سوی آن جنگل وحشی کهنه که ترس نام دارد.
کتاب، انسان نیست و مع الوصف زنده است .
کتاب خاطره بشر و مفهوم دم زدنهای اوست .
کتاب حلقه زنجیری است که گذشته بشر را به آینده اش می پیوند د.
کتاب ابزار کار بشر است ، حاصل جمع اندیشه های است

که از ملیونها مغز برخاسته و از صافی افکار بیشمار گذشته .
افکار کسانی که برآند تا بشر را در راهی که در پیش دارد
رهنمون باشند .

تصور کنید که این حادثه در این مملکت رخ می داد .
خیال کنید که کتابها را در این جا می سوزانند .
این جا يك مدرسه است . در گوشه ای از امریکا .
از آن نوع مدرسه ها که ما همیشه داشته ایم

بر سر آن بحث ها کرده ایم ، چانه زده ایم ، برایش مالیات پرداخته ایم و پافشاری
کرده ایم .

چون خواسته ایم بچه های ما چیزی یاد بگیرند .
خیال کنید که حادثه در این جا روی می داد

[صدای زنگ مدرسه . سرو صدا و جنجال بچه ها . صدای یاه ها]

[زنگ خاموش می شود]

صدای يك خانم معلم ، خانم وینزلو : بچه ها ساکت ! کلاس شروع شده است .

[سرو صدا بچه ها فروکش می کند]

خانم وینزلو : امروز صبح ما درباره بعضی از اصولی که ملت ما بر پایه

آن ها بنیان گذاری شده صحبت می کنیم . مفاهیمی از قبیل آزادی ، برابری
و مدارا .

برای شروع بحث از جو بارنز دعوت می کنم که سخنرانی گیتسبرگ^۱ را برای ما
قرائت کند . جو ، فکرمی کنی که بتوانی این کار را بدون آنکه زیاد به کتابت
رجوع کنی انجام بدهی ؟

۱ . سخنرانی گیتسبرگ یکی از مشهورترین نطقهای سیاسی ابراهام
لینکلن است که در زمان جنگهای داخلی امریکا در محلی به همین نام ایراد
کرد و ضمن آن مردم را به اتحاد دعوت نمود .

جو بارنز [يك صدای تازه بالغ] : من - من فکرمی کنم که بتوانم خانم .
دیشب آنرا خوانده ام .

خانم وینزلو : بسیار خوب ، جو . می توانی شروع کنی .

جو بارنز : سخنرانی گیتسبرگ از ابراهام لینکلن .

"هشتاد و هفت سال قبل ، پدران ما ملت جدیدی را در این قاره پدید آوردند .
ملتی مومن به آزادی و معتقد به این اصل که همه مردم برابر خلق شده اند ."

صدای نازی : ساکت

جو بارنز [با تردید و دودلی ادامه می دهد] و امروز ، ما ، درگیر - ما ،

درگیر -

صدای نازی : دیگر در هیچ مدرسه ای ، در زمان نظم نوین و باشکوه ما

سخنرانی گیتسبرگ تدریس نخواهد شد .

[سرو صدا و زمزمه اعتراض آمیز کلاس]

خانم وینزلو : ولی این ها سخنان لینکلن است .

جو بارنز : ولی خانم وینزلو - بیه من گفتند که -

صدای نازی : خانم وینزلو دیگر آموزگار شما نیست ! من معلم شما هستم !

توجه !

[سرو صدای کلاس] [گناه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی]

وقتی که من دستوری دهم شما باید برخیزید و کتابهایتان را به میز من بیاورید .

دوران مزخرفاتی از قبیل آزادی و فیرو ذلك تمام شده است - دوران چرندیاتی

مثل تساوی افراد بشر به سر رسیده است . ما به شما کتابهای تازه ای

خواهیم داد و کتابهای کهنه در حیات مدرسه سوزانده خواهند شد . سوالی

نیست ؟

[سکوت]

صدای نازی : بسیار خوب . نظم نوین سوال کردن را دست ندارد .

خانم وینزلو: من اعتراض دارم! این رسوائی است! شما متوجه نیستید که دارید چکار می‌کنید! من بیست سال است که این جا درس می‌دهم.

صدای نازی: می‌دانم. بیست سال زمان درازی است خانم وینزلو. خیلی دراز. شما مستحق یک استراحت طولانی هستید و ما این امکان را به شما می‌دهیم.

نه، لازم نیست که از شاگردانتان خدا حافظی کنید. نگهبان! این زن را از اینجا بیرون بیندازید

[موزیک مدام اوج می‌گیرد و فرود می‌آید]

گوینده: غیرممکن؟ شگفت‌آور؟ بله اینطور به نظر می‌رسد. از معلم‌ها و کتابهای فرانسه اشغال شده پرسید.

فرانسه‌ای که به ادبیات عشق می‌ورزید - فرانسه‌ای که زمانی چشم و چراغ اروپا بود -

صورت کتابهایی را نگاه کنید که فرانسویها دیگر نمی‌توانند بخوانند. چه جور کتابهایی؟

بسیار خوب. همه جور کتاب در این صورت پیدا می‌شود. از داستانهای پلیسی تا زندگینامه یک ملکه بزرگ. ولی در این جا، برای مثال، "تاریخ لهستان" ذکر شده است.

صدای نازی: این کتاب توقیف شده.

گوینده: می‌پرسید چرا؟ چون آنچنان که نظم نوین اعلام داشته لهستان فاقد تاریخ است.

صدای نازی: لهستان فاقد تاریخ است.

گوینده: و یا این جا،

تاریخ فرانسه برای مدارس متوسطه،

تاریخ فرانسه، "تاریخ فرانسه و اروپا،

ارویای معاصر، افسانه‌ها و قصه‌های فرانسوی برای بچه‌ها۔

صدای نازی : توقیف شده‌اند. در لیست سیاه قرار گرفته‌اند!

گوینده : ولی این‌ها تفنگ و طیانچه نیستند که در جایی برای مقابله با

انقلاب مخفی شده باشند. این‌ها کتابهای درسی معمول و متداولی هستند

که اثر انگشتهای هزاران شاگرد مدرسه را بر آنها می‌توان دید. پراز لکه‌های

جوهر، پاره پاره، و شاهد چرت زدنهای شاگرد مدرسه‌ها در کلاسهای درس

آشنا و حتی بنجل و بی‌ارزش.

این کتابها به قدر کافی بی‌ضرر هستند.

صدای نازی : نه، اینها بی‌ضرر نیستند. ما به خوبی می‌دانیم که چه

می‌کنیم.

گوینده : بله، آنها می‌دانند که چه می‌کنند.

خوب می‌دانند که اگر شما کودکان یک مملکت را بگیرید و به آنها جز دروغ چیزی

در باره دنیا تحویل ندهید،

به آنها برای بحث و پرسیدن فرصتی ندهید،

کتابی که روی دیگر سکه راهم نشان بدهد، در اختیارشان نگذارید،

و اجازه ندهید که هیچ کلامی از آزادی به گوششان برسد،

آنگاه که کودک به مردی بدل شود، تمامی دروغها را باور خواهد داشت

و هرگز حقیقت را نخواهد شناخت. علوم انسانی

نقشه ساده‌ای است،

به سادگی و کارآئی مرگ موش.

فقط کافی است که کتابها را به دلخواه خودتان بازنویسی کنید

و بقیه خواسته‌هایتان خود به خود عملی خواهند شد.

قدرتی عظیم و بی‌اراده و انسانهایی ساخته شده از فلز

خوش دارید، یک نمونه از تاریخ امریکا را به شیوه نازیها تعاشا کنید ؟

تحملش را دارید ؟ بهتر است بدانید که اوضاع برای کودکان شما و کودکانِ کودکان شما چگونه می‌توانست باشد.

شنیدید که جو بارنز چگونه سخنرانی گیتسبرگ را پس می‌داد.

و حالا ، وضع چنین بود اگر او هرگز این سخنرانی - و یا چیزی شبیه به آنرا - نشنیده بود

یا آنکه ، تمام کتابهایش کتابهای درسی نظم نوین بودند

و یا آنکه روی کتابهای درسی ما نیز تصویر صلیب شکسته نقش بسته بود

جو ، ممکن است لطفا داخل شوی ؟

دریبراهن قهوه‌ایتر خیلی فرق کرده ، اینطور نیست ؟

جو ، می‌توانی کمی درباره تاریخ امریکا برای ما صحبت کنی ؟

درباره بعضی اسامی - حوادث - و مردم -

جو بارنز [باصدای عبوس و ماشینی] : تاریخ امریکا از زمان تاسیوس

نظم نوین آغاز می‌شود.

گوینده : قبل از آن چیز دیگری وجود نداشته‌است ؟

جو بارنز : نه ، چیز مهمی وجود نداشته.

گوینده : ببین جو ، لا اقل باید یکی دو اتفاق مهم قبل از آن روی داده

باشد.

جو بارنز : اگرهم چیزی بوده اهمیتی نداشته.

گوینده : دست کم - برای مثال ، کشف امریکا ، این که حادثه مهمی بوده

تو در این باره چیزی می‌دانی ؟

جو بارنز : بله ، این در کتاب من هست [ماشین وار شروع به قرائت می‌کند]

امریکا در سال ۱۴۹۲ توسط کریستف کلمب که یک آریایی افتخاری بود کشف شد .

گوینده : یک آریایی افتخاری ؟ من همیشه فکر می‌کردم که کریستف کلمب

ایتالیائی بوده.

جوبارنز: آن مربوط به قبل از نظم نوین است. حالا او يك آریائی افتخاری درجه دوم است. درست مثل موسولینی و هیروهیتو.

گوینده: نمی دانم خود او چقدر از این لقب خوشش خواهد آمد. خوب بگذریم، بعد از کلمب -

جوبارنز: نظم نوین آغاز می شود.

گوینده: ولی حادثه دیگری بین این دو روی نداده؟ چیزی به نام "اعلامیه استقلال" وجود نداشته؟

جوبارنز [با سخرگی]: آوه - بله، بله. اعلامیه ای در کار بوده.

ولی پراز عقاید فلت. عقایدی از این قبیل که تمامی مردم بطور مساوی خلق شده اند و مساویاً حق زندگی، آزادی و تامین خوشبختی دارند و - واضح است که این ها همه اشتباه است.

گوینده: چه کسی اعلامیه را نوشته بود؟

جوبارنز: این دیگر اهمیتی ندارد. در کتاب من از نویسنده نامی برده

نشده.

گوینده: آیا هرگز نام "توماس جفرسون"^۱ را شنیده‌ای؟

جوبارنز: توماس جفرسون؟ نه چنین اسمی در کتاب من نیست.

گوینده: "جورج واشنگتن"^۲ چطور؟

جوبارنز: بله، جورج واشنگتن يك ژنرال بود. ولی البته نه يك ژنرال

خیلی خوب. او در نبرد ترنتون^۳ بنا براراده آلمان شکست داده شد. و

۱. Thomas Jefferson (۱۷۴۳-۱۸۲۶) فیلسوف و سیاستمدار

امریکائی که در ضمن سومین رئیس جمهور امریکانیز بود.

۲. Goerge Washington (۱۷۳۲-۱۷۹۹) نخستین رئیس جمهور

امریکا و فرمانده نیروهای امریکائی و فرانسوی در جریان جنگهای استقلال.

۳. Trenton نبردهای ترنتون (۱۷۷۶-۱۷۷۷) به خاطر نخستین

پیروزیهای جورج واشنگتن در جریان جنگهای انقلاب امریکا اهمیت و شهرت دارد.

سرانجام به جای آنکه کشورش را با زور سرینجه و مشتهای آهنین اداره کند،
احمقانه به ریاست جمهوری امریکا رسید.

گوینده: ولی شاید او اعتقادی به حکومت بر مردم با زور سرینجه و
مشتهای آهنین نداشته.

جو بارنز [بابی حوصلگی]: بله، احتمالاً او عقایدی کهنه و احساساتی
داشته. و درست به همین علت واشنگتن شخصیت مهمی نیست. شخصیتی
که در دوره او شایسته مطالعه است بند یکت آرنولد^۱ است - مردی که از زمانه
خود بسیار جلوتر بود.

گوینده: من همیشه گمان می کردم که بند یکت آرنولد يك خائن به وطن
بوده.

جو بارنز: خائن؟ چه چرندیاتی؟ او تنها کوشید که از يك قدرت برتر
برای نجات هموطنانش از هراس و موکراسی کمک بگیرد. او يك آریائی افتخاری
درجه يك است. درجه يك و مزین به ستاره. ما آریائیهای افتخاری نظیر
بند یکت آرنولد زیاد داریم.

گوینده: من از این حرف زرهای تعجب نمی کنم. و - فقط يك سوال
دیگر، جو. آخرین سوال. جو بارنز: بسیار خوب. ولی لطفاً عجله کنید. من باید دريك جلسه
قدرت از طریق شادمانی^۲ شرکت کنم و لازم است که قبل از آن تفنگم را پیک
کرده باشم.

گوینده: آیا هرگز نام مردی را شنیده‌ای که گفت "حکومت مردم، برای

۱. Benedict Arnold (1741-1801) از فرماندهان نظامی
نبرد های انقلاب امریکا که نخست باشجاعت و مهارت بسیار در جنگها حرکت کرد
ولی در اواخر شروع به فروش اطلاعات و اسناد جنگی به انگلستان نمود و با بر ملا شدن
این راز به نیروهای انگلیس پناهنده شد و تا پایان جنگ در کنار انگلیسی ها بر
علیه هموطنانش جنگید.

2. Strengh Through Joy

مردم و به دست مردم؟

جوبارنز [برافروخته و هراسان] : مطمئنا نه ! البته که نه ! این دروغ است ! شما دارید جاسوسی مرا می کنید ؛ پدر من آن کتاب را داشت ولی من هرگز آنرا ندیده ام ! این مربوط به خیلی وقت پیش است و معلم ما را از این جا برده اند ! من هیچ چیز درباره ابراهام لیند -
[موزیک بالا و پائین می رود]

گوینده : قضیه از این قرار است . این است طرز عمل آنها .

این است آنچه که آنها بر سر بچه ها می آورند .

این است روشی که آنها دوست دارند در اینجا عملی سازند .

صدای نازی : درست است ، دوست من . می بینی که ما می توانیم

خانه ها را با بمب و مردم را با گرسنگی نابود سازیم .

خطهای دفاع را درهم بکوبیم و پیروزمندان به جلو برویم .

ما می توانیم با ترس ها و تردید های مسموم ،

روح يك ملت را نابود سازیم .

ما می توانیم تاریخ يك ملت را از صفحه روزگار پاک کنیم

گذشته اش را ملوک سازیم - نامهای مشهورش را لکه دار کنیم و

لغات خود مان را جانشین لغاتی نمائیم که بیانگر آزادی هستند .

ولی تا زمانی که يك انسان ، آری ، تنها يك انسان وجود داشته باشد

- حتی انسانی پنهان شده از ترس و یا از گرسنگی در حال مرگ -

که فریو آزادی را به یاد بیاورد و کلمات جاودانی را

که براندیشه آزاد انسانها شکل می دهند در ذهن خود حفظ کند ،

فتح ما ، يك فتح کامل نخواهد بود .

این ها خطرناك و هراس انگیزند ،

این کلمات نامیرای موج

که مثل لبه‌های شمشیر تیز و مثل طاعون همه گیرند
که نرم و آرام از مغزی به مغز دیگر سفر می‌کنند،
و جای پائی از خود باقی نمی‌گذارند.
این‌ها در کتابهای خاموش زنده‌اند.
امکان ندارد که شما به آنها مظنون شوید. و اگر "پیشوا" داهیانه به ما
هشدار نمی‌دارد

ما نیز هرگز نسبت به آنها شك نمی‌بریم
اینها در لابلای شوخی‌ها و تکیه‌کلامها پنهان می‌شوند و بیخ گوش ما می‌خزند،
در خط و نقطه^۱، در یک نت موسیقی،

[موزیک : تم اصلی پیروزی]

و از همه بدتر،

در چشمهای خاموش مردان گرسنه‌ای
که به انتظار فرارسیدن مرگشان نشسته‌اند،
به همین دلیل است که باید این کلمات را کشت و نابود کرد.
به همین دلیل ما کتابها را می‌سوزانیم و به همین دلیل ما تمامی معرفت و
اندیشه‌ای را که در طول سه هزار سال تمدن بشر با بردباری جمع آمده و فراهم
شده آتش می‌زنیم. مغز بشر چیزی جز این معرفت نیست.

و تا زمانی که ما نتوانیم یا سیم برق سلول‌های مغز را بسوزانیم و آنرا -
تا جایی که انسان به برده‌ای لال و مبهوت بدل شود - از اندیشه تهی‌سازیم،
نمی‌توانیم برنده باشیم. و ما اراده کرده‌ایم که برنده باشیم.
آتش را برافروزید! کتابها را بیاورید!

[موزیک آتش، که در طنین ناقوسی عظیم محو می‌شود]

گوینده : نه سال قبل .

۱. مقصود الفبای مورس است.

[ناقوس به صدا درمی آید]

گوینده : نه سال قبل در برلن .

[ناقوس به صدا درمی آید]

گوینده : نه سال قبل در یک میدان عمومی برلن

[ناقوس به صدا درمی آید]

گوینده : آنها کتابها را آتش زدند و این تازه آغاز کار بود .

آن روز، ما این حقیقت را نمی دانستیم و امروز بدان واقفیم

گوش کنید، به صدای سوختن کتابها گوش فرادارید.

[سرو صدای شعله های آتش]

صداها : انشتین را آتش بزنید!

مان - توله و هلن کلر را آتش بزنید!

عهد عتیق و جدید را آتش بزنید! آتش بزنید! آتش بزنید!

[موزیک آتش، شعله ها، ناقوس]

گوینده : این حادثه را به خاطر بسپارید . این حادثه را به یاد

داشته باشید.

و اکنون بپاخیزید و سخن بگوئید به خاطر تمامی دروفهائی که شنیده اید،

به خاطر خونهای بیگناه، خونی که از زمین می جوشد و فریاد می زند،

بپاخیزید و سخن بگوئید، شما ای صداها

صدای مردگان و زندگان،

صدای مردان دست و پا بسته ای که از میان لبان مجروح نجوا می کنید،

صدای کودکانی که ترانه های کوچکتان را از شما دزدیده اند،

صداهای نیرومندی که سرود حقوق بشر را سر می دهید،

ای شورشیان و جنگجویان، ای مردانی که در سینه دلی آزاده دارید

مانیز، باید که آتشی برافروزیم، ولی نه با ترس و دهشت،

ولی نه با انتقام و با نفرت، بلکه آتشی آنچنان عظیم و پاک کننده
که سراسر جهان را درنورد و چونان شعله‌ای گیرا به پیش برود :
آزادی بیان و عبادت،

آزادی از چنگال امیال و ترسها، آزادی برای همگان،

آزادی اندیشه و آزادی ذهن بی‌پاک انسان!

چه کسی در این راه ما را همراهی می‌کند؟

شیللر: من فردریک شیللر هستم.

و من با شما خواهم آمد، به جانیداری از انسان.

هاینه: من سرباز انسانیت هستم،

لبخندی سخره‌گر بر چهره زمان

مردی به نام هاینه. و من با شما خواهم بود.

یک صدای انگلیسی: نام من میلتون است.

من سالخورده و نابینا هستم،

من بیدار و شکست و تحقیر را می‌شناسم

و عدالت بی‌نهایت الهی را

بهشت گمشده و بهشت بازیافته را

و من با شما خواهم آمد.

یک صدای ایرلندی: نام من جوناتان سوئیفت است،

کشیش کلیسای سنت پاتریک، تازیانه‌ای بردوش فرومایگان و سفیهان

هرچند که خشمی تلخ

قلیم را به زور از سینه بیرون کشید و آنرا شکست

هرگز در ستمگران به دیده اغماض ننگریسته‌ام

و من با شما خواهم آمد.

یک صدای امریکائی: من به فرزندان سوخته از آفتابم به روزگار خردی آنان

درود فرستادم،

پیشگامان، پیشگامان!

به آنها گفتم که والت^۱ تا آخرین لحظه پشتیبانشان خواهد بود.
گفتم که آنها باید آزاد باشند. من نغمه دموکراسی را سردادم،
واژه‌ای نو، مفهومی نو، روزگاری تابناک،
و من با شما همراه خواهم بود.

یک صدای فرانسوی: باید افتادگان از زمین برخیزند و ستمگران سرنگون
شوند.

یک صدای انگلیسی دیگر: پارلمان بشری، اتحادیه جهانی.

یک صدای امریکائی دیگر: خوب، احتمالاً رسیدن به این مرحله سه

زمان نیاز دارد.

(نام من سام کلمنس^۲ است)

ولی ویلسون^۳ که دار زمانی گفته بود:

"گل کلم نیز یک کلم دانشگاه دیده‌است"^۴

بنابراین ما می‌توانیم کارمان را از همین حالا شروع کنیم.

من زندگی‌ام را از طریق مزه پرانی‌هایم تامین کرده‌ام

ولی همواره از یک چیز بیزار بوده‌ام و آن بی‌عدالتی است

همیشه به یک دسته از مردم نفرت ورزیده‌ام و آنها ابلهان متفرعنی هستند که

زیردستانشان را لگدمال می‌کنند. مراهم به حساب آورید.

۱. Walt Whitman (۱۸۱۹-۱۸۹۲) بزرگترین شاعر قرن

نوزدهم آمریکا. اشعار ویتمن از عشق به انسانها و برابری و برادری و نیز عشق
به ملت آمریکا سرشار است.

۲. مارك تواین

۳. Thomas W. Wilson (۱۷۳۲-۱۷۹۹) بیست و هشتمین

رئیس‌جمهور آمریکا که برای دو دوره پیاپی به این مقام رسید و در جنگ بین‌الملل
اول آمریکا راهبری نمود. ویلسون از نخستین طراحان "جامعه ملل" بوده است.

4. "Califlower is a cabbage with a college education!"

گوینده: میلتن و ویتمن، تنیسون و سویفت،

مارک توین و هوگو - و هرکس که با قلمی آزاد و کلماتی آتشین نوشته است

از افلاطون، با رویای جمهوری تابناکش،

تا تمام تبعید پیهائی که در خیابانهای ما راه می روند.

آنها که به خاطر حق و ایمانی که داشته اند تبعید شده اند.

و تمام نویسندگان ما

و تمام نویسندگان ما در این روزگار،

همه آنها که برای حق و حقیقت سخن می گویند،

این ها سخنگویان ماهستند. این ها باید که آتش ما را برافروزند.

این ها باید شعله سوزنده ای را برافروزند که خاموش شدنی نیست

شعله ای که هرگز خاموش نشده،

هرچند که جمله تاریکی ها و بی عدالتی ها در خاموشی آن کوشیده اند.

طومار نام آنان را که کوشیدند تا این شعله را خاموش کنند، برخوان.

صدای سرد و پرتنین: فرعون مصر، فرمانروای نیل، دریندکش بردگان

گوینده: کجاست فرعون؟

صدا: مرده. مرده و فراموش شده.

صدا: آتیل، سرکده هونها، آتیلای درنده و خون آشام.

گوینده: کجاست آتیل؟

صدا: توده ای استخوان. استخوانهای فراموش شده.

صدا: الاریک پیشوای گتها. الاریک ویران کننده رم

گوینده: کجاست الاریک؟

صدا: فبار، فباری فراموش شده.

گوینده: ادولف هیتلر، متولد بیستم آوریل ۱۸۸۹.

صداهای نجواگر: ادولف هیتلر

گوینده : ادولف هیتلر، نابودکننده اندیشه‌ها .

صداهای نجواگر : ادولف هیتلر

[ناقوس به صدا درمی‌آید]

صداها : ادولف هیتلر . متولد ۰۱۸۸۹ .

صداها : مُرد. مُرد. مُرد. مُرد. مُرد.

گوینده : ما چشم براهیم ادولف هیتلر ،

کتابها چشم براهند ، ادولف هیتلر . رَبِّ الْجُنُودِ چشم به راه است ، ادولف هیتلر .

[موزیک به اوج می‌رسد]

(پرده می‌افتد)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی